



محمدمهدی رحمتی*

اوباشگری فوتبال و نظریه فراگرد متمدن شدن

کشورهای اروپایی از جمله آلمان، هلند، ایتالیا و کشورهای آمریکای لاتین به دل‌نگرانی مهم مقامات و دست‌اندرکاران ورزش و حتی جامعه بدل شده است. امروزه دامنه رفتار اوباشگرانه در عرصه رقابت‌های فوتبال توسط هواداران و تماشاگران این رقابت‌ها به قدری گسترش یافته که برخی از صاحب‌نظران جامعه‌شناسی ورزش آن را در حد یک معضل جهانی تلقی می‌کنند (دایننگ، ۱۹۹۹: ۱۳۰). براساس داده‌های مندرج در روزنامه‌های بریتانیایی، در فاصله بین سال‌های ۱۹۰۸ تا ۱۹۸۳، بیش از ۱۰۰ رویداد مهم خشونت‌بار در ارتباط با فوتبال در ۳۷ کشور دنیا رخ داده است. این رویدادها، بدون احتساب وقایع مشابه در انگلستان است که مهد اوباشگری فوتبال محسوب می‌شود. تنها در جریان شش حادثه از رویدادهای مذکور بیش از ۵۰۰ نفر کشته و افزون بر ۱۵۰۰ نفر مجروح شده‌اند (پیشین: ۱۳۲).

آثار تجربی و تئوریک و نیز تک‌نگاری‌هایی که در خلال نیمه دوم قرن بیستم درباره رفتار پرخاشجویانه و خشن انجام شده‌اند، اغلب در دو گروه جای می‌گیرند: نخست، برخی که منبع پرخاشگری را ملهم از سابق‌های درونی و غرایز در نظر می‌گیرند (مانند برخی روان‌شناسان، رفتارشناسان و روانپزشکان)؛ دوم، گروهی که پرخاشگری و خشونت را واکنشی به رویدادهای محیطی در نظر می‌گیرند که از طریق آموزش فرهنگی و فردی تعدیل می‌شود (مانند اکثر انسان‌شناسان، جامعه‌شناسان و روان‌شناسان) (بائینگر، ۱۹۹۱: ۱). از اوایل دهه ۱۹۸۰، گروهی از جامعه‌شناسان که مقرشان در دانشگاه لیستر بود، پیش‌قراول بحث اوباشگری فوتبال در

خشونت در ورزش فوتبال به شکل امروزی خود ابتدا در دهه ۱۹۶۰ و در عرصه رقابت‌های فوتبال بریتانیا مورد توجه قرار گرفت و به عنوان یک معضل مطرح گردید (کشمور، پیشین). در دهه ۱۹۸۰ اوباشگری به صورت پدیده‌ای رایج در اکثر کشورهای اروپایی درآمد. در این دهه، برنامه‌ریزی تاکتیکی و ساختار نظامی بدل به ویژگی رفتاری اوباشگری شد (کشمور: ۲۰۰۰: ۱۷۸). اوج فاجعه اوباشگری اروپایی به سال ۱۹۸۵ مربوط می‌شود، زمانی که برخورد مصیبت‌بار طرفداران دو تیم باشگاهی لیورپول از انگلیس و یوونتوس از ایتالیا در جریان برگزاری رقابت برای فتح جام فهرمانی باشگاه‌های اروپا در ورزشگاه هیسل شهر بروکسل (بلژیک) رخ داد و طی آن ۳۸ نفر کشته و ۲۰۰ نفر زخمی شدند. پس از این حادثه، تیم‌های باشگاهی فوتبال انگلیس به مدت پنج سال و تیم لیورپول به مدت هفت سال از حضور در رقابت‌های اروپایی منع شدند. در حال حاضر تقریباً هر هفته در ورزشگاه‌ها یا محیط‌های پیرامون آن در بسیاری از کشورها رفتار خشونت‌آمیزی رخ می‌دهد. آشوب و خشونت در محیط‌های ورزشی تنها در قالب رفتار خشونت‌آمیز تجلی نمی‌یابد، بلکه ویرانی‌ها و خرابی‌های قابل ملاحظه‌ای نیز در این‌گونه مواقع به وجود می‌آید که از جمله می‌توان به وارد شدن خسارت و آسیب به امکانات و تاسیسات ورزشگاه‌ها، اتوبوس‌های حمل و جابجایی تماشاگران و دیگر اماکن و تاسیسات عمومی اشاره کرد.

زمانی اوباشگری و خشونت در ورزش فوتبال به عنوان پدیده‌ای انگلیسی شناخته می‌شد، اما از حدود دو دهه قبل این پدیده در بسیاری از

در برخی رشته‌ها و فعالیت‌های ورزشی، خشونت طرفداران و هواداران به اندازه‌ای جدی و رایج است که برای جامعه نیز معضلات حادی به وجود می‌آورد. بهترین نمونه این نوع خشونت، اوباشگری در ورزش فوتبال است. امروزه رفتار خشونت‌آمیز به عنصری از فرهنگ حاکم بر عرصه فعالیت‌های ورزشی بدل شده است که تجلی آن را در میان تماشاگران، طرفداران و گاه ورزشکاران رشته فوتبال می‌توان مشاهده کرد. با توجه به گستردگی و رواج فوتبال و عرصه گسترده‌تر آن نسبت به سایر فعالیت‌های ورزشی که حضور انبوه تماشاگران را حین برگزاری مسابقات به همراه دارد، این رشته در بین فعالیت‌های مختلف ورزشی بیشتر با رفتار خشونت‌آمیز طرفداران و تماشاگران مواجه بوده است، به گونه‌ای که در حال حاضر در کشورهای غربی صاحب فوتبال، نوع خاص و تقریباً سازمان یافته‌ای از خشونت-موسوم به اوباشگری- شکل گرفته و در سایر کشورها نیز گاه و بی‌گاه می‌توان تجلی خشونت‌های رفتاری در مسابقات فوتبال را شاهد بود. به عنوان مثال، در ایتالیا علاقه دیوانه‌وار و بیمارگونه برخی از طرفداران تیم‌های فوتبال و نیز رفتار پرخاشجویانه و ویرانگرانه آنان در عرصه مسابقه‌های فوتبال، سبب شده است به آنان لقب "تیفوسی‌ها" داده شود (فتحی، ۱۳۷۷: ۵۴). به نظر برخی از پژوهشگران، در بین همه فعالیت‌های ورزشی، تنها ورزش فوتبال است که سبب ایجاد اوباشگری به مفهوم مرسوم آن می‌شود، یعنی فعالیتی جمعی و خشن که عمدتاً در ورزشگاه‌ها و گاه مناطق پیرامون آن بین طرفداران تیم‌های رقیب انجام می‌شود (کشمور، ۱۹۹۸: ۲۱۸).

اوباشگری به عنوان آشکارترین جلوه اجتماعی

انگلستان از چشم‌اندازی جدید شدند. این گروه عبارت بودند از اریک دایننگ، پاتریک مورفی، جان ویلیامز، جو مگوایر و ایوان وادینگتون^۳ که به دلیل وحدت در نظریه، روش و نتیجه‌گیری، از جانب دیگران با اصطلاح مکتب لیسنستر شناخته شدند. این گروه زمانی فعالیت تحقیقاتی خویش را آغاز کرد که خشونت و اوباشگری طرفداران فوتبال بیش از هر زمان دیگری مورد توجه سیاسی و عمومی قرار داشت. جامعه‌شناسان مذکور از یک سو به نقد موضع رفتارشناسانه قبل از خود پرداختند و از سویی دیگر، با به چالش کشیدن دیدگاه‌های انسان‌شناسانه تلاش کردند رویکرد نظری مناسبی به اوباشگری فوتبال ارائه کنند. این گروه با الهام از مفهوم فرایند تمدن‌شدن^۴ جامعه‌شناس آلمانی، نوربرت الیاس،^۵ به بررسی و تبیین اوباشگری در فوتبال مبادرت ورزیدند. برای شناخت بهتر دیدگاه این جامعه‌شناسان ابتدا به اجمال دیدگاه جامعه‌شناسی نوربرت الیاس مورد اشاره قرار می‌گیرد و پس از آن، به طرح چشم‌انداز جامعه‌شناسانه صاحب‌نظران مکتب لیسنستر پرداخته می‌شود و در پایان، انتقادات وارد شده به این دیدگاه مطرح می‌گردد.

دیدگاه نوربرت الیاس

به نظر الیاس، از قرون وسطی به بعد در جوامع اروپای غربی (به ویژه انگلستان و فرانسه) تغییرات و اصلاحات مستمری در شیوه‌های رفتاری و آداب معاشرت و معیارهای اجتماعی مربوط به آن رخ داده که با افزایش فشار اجتماعی بر مردم برای اعمال خویش‌داری شدیدتر و بیشتر بر احساساتشان در بسیاری از حوزه‌های روابط اجتماعی همراه بوده است. این فراگرد تمدن‌ساز تحت تاثیر روندهای پیچیده درازمدت و به هم مرتبطی، شامل رشد اقتصادی، تقسیم گسترده کار، انحصار دریافت مالیات و کاربرد خشونت برای دولت و دموکراسی اجتماعی قرار داشته است (گولیانونتی، ۱۹۹۹: ۴۵). این تحولات و دگرگونی‌ها در سطح فردی با افزایش اهمیت "فراخود"^۶ یا وجدان درونی به عنوان تنظیم‌کننده رفتار همراه بوده، یعنی معیارهای اجتماعی و ممنوعیت‌ها به گونه‌ای عمیق‌تر درونی شده‌اند. به عبارت دیگر، در موازنه بین قید و بندهای بیرونی و فردی تغییری رخ داده است. اما این تغییر متضمن افزایش خویش‌داری با روندی ساده، تک‌خطی و مستمر^۷ بالنده نبوده است، بلکه برعکس، این تغییر معطوف به ظهور نوع مسلطی از شخصیت بوده که در جریان عادی فعالیت‌های

روزمره، نوسان کمتری در گستره افراطی احساسات از آن انتظار می‌رفت. دلیل این امر می‌تواند آن باشد که در جوامع متمدنتر معاصر به افراد یاد داده‌اند کنترل منظمتر، پایدارتر و جامعتری بر رفتار و احساساتشان اعمال کنند و جامعه نیز چنین انتظاری از آنان دارد. این رویه مبتنی و معطوف به هنجارهایی است که منعکس‌کننده تلاش برای ایجاد تعادل بین اهمال و آسان‌گیری از یک سو و خشونت، انعطاف‌ناپذیری و سختگیری از دیگر سو هستند (دایننگ، ۱۹۹۳: ۴۶).

یکی از جنبه‌های حائز اهمیت فرایند تمدن‌ساز که برای مطالعه روند تحول ورزش و اوباشگری فوتبال مناسبیت اساسی دارد، ناظر به کاهش تدریجی تمایل افراد برای کسب لذت از درگیری مستقیم در کنش‌های خشونت‌آمیز و مشاهده آن است. در این مورد الیاس به کاهش میل به تهاجم نیز اشاره می‌کند، یعنی اشتیاق و ظرفیت افراد برای کسب لذت از تهاجم به دیگران تحلیل می‌رود. این رویه، در وهله نخست در ارتباط با خون، خونریزی و سایر جلوه‌های مستقیم خشونت فیزیکی رخ می‌دهد و مستلزم افزایش آستانه انزجار^۸ است. در مرحله بعد، فرایند مذکور به تحریم شدیدتر خشونت در بخشی از فراخود یا وجدان می‌انجامد. پیامد چنین فرایندی آن است که هرگاه این حرمت نقض شود، احساس گناه و تقصیر ایجاد می‌شود. در همین حال، گرایش تدریجی به کنار گذاشتن خشونت از عرصه فعالیت‌های زندگی شکل می‌گیرد و به عنوان بخشی از این روند، افرادی که به گونه‌ای آشکار لذت خود را از خشونت ابراز نمایند، به عنوان افرادی روان‌پریش تلقی می‌شوند و با تمهیداتی مانند بستری کردن، زندانی کردن، یا بدنامی با آن‌ها برخورد می‌شود (دایننگ، پیشین).

بین قرون وسطی و عصر مدرن، نخبگان قدرتمندی که از جایگاه رفیعی در شبکه‌های روابط اجتماعی برخوردار بودند- مهم‌تر از همه می‌توان به خاندانهای سلطنتی و درباری، تجار و کارخانه‌داران بزرگ اشاره کرد- تبدیل به گروه‌های مرجعی شدند که در جریان فراگرد طولانی تمدن‌شدن و تمدن‌سازی، الگوهای اولیه رفتاری از آنان صادر می‌شد. موقعیت اجتماعی این نخبگان آن‌ها را ملزم به خویش‌داری و مالاندیشی در رفتار و کنش‌هایشان می‌کرد. به عبارت دیگر، این نخبگان به دلیل موقعیت مسلط و نقش برجسته‌ای که در شبکه‌های وابستگی متقابل

داشتند و به دلیل این که خود را در تنگنای حرکت گاز انبری ناخواسته‌ای می‌دیدند که شامل افزایش قدرت دولت از یک سو و قدرت رو به رشد اقشار اجتماعی پایین از دیگر سو بود، عموماً ملزم و مقید به اعمال خویش‌داری بیشتر در رفتار و احساسات خویش بودند (گولیانونتی، ۱۹۹۹؛ دایننگ، ۱۹۹۳؛ دایننگ و دیگران، ۱۹۹۱). در نقطه مقابل، اعضای پایین طبقه کارگر، آن‌جا که توانایی یافتن شغل داشتند سعی‌شان آن بود که به مشاغل و فعالیت‌هایی بپردازند که نیاز به تلاش مستمر و دائم برای کنترل رفتار و شیوه برخورد نداشته باشد. این افراد در جامعه‌ای با تعهدات گسترده مبتنی بر وابستگی متقابل زندگی می‌کردند، اما در مقایسه با سایر گروه‌ها و اقشار دسترسی کمتری به منابع قدرت موجود در جامعه داشتند و بدون این که به آسانی قادر به تاثیرگذاری بر رویدادها باشند، در موضعی نسبتاً انفعالی تحت تاثیر رویدادها قرار می‌گرفتند. خلاصه این که این افراد همسان با سایر گروه‌های سلسله مراتب اجتماعی در معرض فرایند تمدن‌سازی قرار نگرفتند. افزون بر این، شرایط زندگی این افراد بسیاری از آنان را دچار محرومیت و فقر نسبی کرد و در مقایسه با سایر گروه‌های اجتماعی بیشتر در معرض تجربه‌های منظم خشونت در شکلهای مختلف آن قرار داد (دایننگ، ۱۹۹۳: ۶۱).

به نظر الیاس، مجموعه‌ای از تحولات درازمدت و به هم مرتبطی که پس از آغاز فرایند تمدن‌سازی ظاهر شد، اهمیت بسیاری دارد. از جمله این تحولات می‌توان به رشد اقتصادی، طولانی شدن رشته‌های وابستگی متقابل (به بیان جامعه‌شناسانه رایج، تقسیم کار)، افزایش دخالت اقتصاد پولی و تجاری در روابط اجتماعی، شکلگیری دولت، بویژه انحصاری شدن کاربرد زور و خشونت و دریافت مالیات توسط دولت، افزایش کنترل و نظم عمومی و دموکراتیزه شدن کارکردی^۹ - فشار فزاینده و تدریجی اقشار فرودست به اقشار فرادست برای کسب منابع قدرت و ثروت و ... اشاره کرد. به تعبیر الیاس، افزایش وابستگی متقابل در بیکره‌های اجتماعی^{۱۰} منجر به افزایش فرصت‌های دسترسی به منابع برای اقشار اجتماعی پایین می‌شود.

الیاس بر این باور است که میزان توسعه‌یافتگی هر جامعه توسط این عوامل تعیین می‌شود:

۱. دامنه کنترل بر رویدادهای طبیعی (وی انسان‌ها و جوامع انسانی را بخشی از "طبیعت" می‌داند)؛

۲. دامنه کنترل بر روابط اجتماعی و بین فردی؛

۳. شیوه‌ای که هر یک از اعضای جامعه از کودکی در مورد خویش‌داری می‌آموزند. پیشرفت‌های علمی و فنی به عامل نخست مربوط می‌شوند. توسعه سازمان اجتماعی بویژه شکل‌گیری دولت به عامل دوم مربوط می‌شود و فرایند متمدن شدن به سطح شخصیت‌های فردی و عامل سوم مربوط می‌شود. به نظر الیاس، این سه عامل در هر مرحله خاص به یکدیگر وابسته هستند. اما وی با این نظر مکانیکی موافق نیست که این سه روند با یکدیگر پیشرفت می‌کنند و اذعان می‌نماید که سرعت و میزان پیشرفت این سه عامل یکسان نیست و توسعه در یک عرصه می‌تواند روند توسعه در سایر عرصه‌ها را با مانع مواجه سازد، در معرض تهدید قرار دهد، یا حتی با آن‌ها در تناقض قرار گیرد. به عنوان مثال، خصلت متمایز جوامع مدرن این است که دامنه فرصت‌های کنترل بر شبکه‌های فرا انسانی (طبیعی) از روابط اجتماعی بین انسان‌ها بیشتر و سریع‌تر صورت می‌پذیرد. یا این‌که توسعه معرفت و دانش درباره رویدادهای "طبیعی" [علوم طبیعی] سریع‌تر از پیشرفت دانش مربوط به جوامع [علوم اجتماعی] رخ می‌دهد. پیامد چنین وضعیتی این است که توانایی کنترل روابط فرا انسانی بیش از توانایی کنترل خود و بیکره‌هایی است که در چارچوب روابط اجتماعی و انسانی شکل می‌گیرند. بنابراین، از نظر منطقی می‌توان نتیجه گرفت که هر چه عرصه از رویدادها کمتر تحت سلطه انسان‌ها قرار داشته باشد، اندیشه آنان درباره آن عرصه عاطفی‌تر و خیال‌انگیزتر می‌شود و هر چه تفکر انسان‌ها در عرصه‌ای عاطفی‌تر و خیال‌انگیزتر باشد، توانایی کمتری برای ساخت الگوهای عینی مناسب از ارتباطات و در نتیجه کنترل آن‌ها وجود دارد (دانیگ، ۱۹۹۳؛ دانیگ و دیگران، ۱۹۹۱). به نظر الیاس، در جامعه‌ای با انحصار نسبتاً ثابت کاربرد قدرت فیزیکی، نه تنها نخبگان، بلکه اکثر مردم از هجوم ناگهانی و یورش‌های خشونت‌آمیز به حیطه زندگی شخصی‌شان محافظت می‌شوند. در همین حال، اکثر افراد جامعه ملزم به سرکوب و کنترل تمایلات پرخاشجویانه و خشونت‌آمیزشان در برابر دیگران هستند. این حالت از طریق والدین و در جریان جامعه‌پذیری به فرزندان منتقل می‌شود. در نتیجه، هم ترس از پرخاشگری و خشونت‌طلبی خود و هم ترس از واکنش تنبیهی دیگران در قبال رفتار خشونت‌آمیز، درونی شده و تبدیل به خصلتی ریشه‌دار در شخصیت افراد می‌شود. به زعم

الیاس، در چنین جامعه‌ای خشونت فیزیکی به تظاهری نمایشی محدود می‌شود و این قاعده جز در موارد حادی مانند جنگ یا آشوب‌های اجتماعی رعایت می‌گردد. در چنین شرایطی، زندگی اجتماعی امن‌تر، منظم‌تر و عقلانی‌تر می‌شود. افراد از اوان کودکی می‌آموزند که بصیرت و عقلانیت بیشتری را در هدایت رفتار خود در شبکه‌های پیچیده وابستگی متقابل اعمال نمایند. ترس از کاهش اعتبار اجتماعی، شرم و بی‌آبرویی به تدریج جای هراس از هجوم فیزیکی را که خصلت رایج جوامع فاقد کارگزار انحصاری قدرت و زور است، می‌گیرد. افراد در جوامع متمدن، در وهله نخست نسبت به ارتکاب خشونت و در مرحله بعد نسبت به مشاهده کنش‌های خشونت‌آمیز حساس‌تر می‌شوند. در عین حال، خشونت رسمی و بسیاری دیگر از انواع خشونت به تدریج به "پشت صحنه" برده می‌شوند و کنش‌های خشونت‌آمیز منجر به ایجاد نگرانی و دل‌واپسی و احساس تقصیر بین مردم چنین جوامعی می‌شود (دانیگ، ۱۹۹۳: ۶۲-۶۱). تفسیر تاریخی فراگیر الیاس تنها بر جریان‌های تمدن‌ساز تأکید ندارد و وقوع جریان‌های خشونت‌آمیزی مانند جنگ یا انقلاب را نیز در فراگرد متمدن شدن مورد توجه قرار می‌دهد. در این باره الیاس مفهوم "جریان‌های تمدن‌سوز" را مطرح می‌سازد که به جریان‌هایی اشاره دارد که به طور موقت در جهت خلاف جریان تمدن‌ساز عمل می‌کنند. به عبارت دیگر، مفهوم تمدن‌سوزی ناظر به روندهای ضد تمدنی است و در جوامعی رخ می‌دهد که با رکود اقتصادی مواجه‌اند، ریشه‌های وابستگی متقابل در آن‌ها سست شده، انحصار دولت در مورد کاربرد زور کاهش یافته و نابرابری در تعادل قدرت بین طبقات و گروه‌های اجتماعی افزایش یافته است. به تعبیر الیاس، جریان‌های تمدن‌سوز کاستی‌های فراگرد تمدن‌ساز هستند و تأثیر چشمگیر خود را بر طبقات پایین یا "خشن" کارگری و سایر گروه‌هایی که در قاعده هرم اجتماعی قرار دارند، می‌گذارند. به تعبیر پژوهشگران لیسنستر، در خلال قرن گذشته، گرایش مسلط در جامعه بریتانیا معطوف به افزایش تمکن و "همسان‌سازی" با ارزش‌های رایج بین بخش عمده‌ای از طبقه کارگر بوده است. اما بخش‌های اندکی از لایه‌های پایینی طبقه کارگر که در جریان این الحاق و همسان‌سازی قرار نگرفته‌اند، به کاربرد شکلهای خاصی از خشونت

فیزیکی در زندگی خویش تمایل دارند. این افراد از نظر موقعیت اقتصادی امنیت چندانی ندارند. به زعم مورفی و همکارانش: "فرایند 'الحاق' یکی از ویژگی‌های مهم تاریخ اجتماعی قرن بیستم بریتانیا بوده است. در جریان این فرایند، بخش‌های عمده‌ای از طبقه کارگر خود را به معیارهای رایج و مسلط نزدیک‌تر کرده و از معیارهای فرهنگ خیابانی فاصله گرفته‌اند." (مورفی و دیگران، ۱۹۹۵: ۲۲۷).

دیدگاه مکتب لیسنستر

پژوهشگران مکتب لیسنستر در تبیین خشونت و اوباشگری طرفداران فوتبال، با الهام از نظریه فراگرد تمدن‌سازی نوربرت الیاس، با نگاهی تحلیلی و تاریخی پدیده مذکور را به آن دسته از گروه‌های اجتماعی نسبت می‌دهند که تحت تأثیر فرایند تمدن‌سازی قرار نگرفته‌اند. به زعم این پژوهشگران، اوباشگری مدرن در فوتبال از اوایل دهه ۱۹۶۰، در پی مواجهه بریتانیا با کاستی‌های اجتماعی و اقتصادی و تشدید نابرابریها- به عنوان مصداق‌های تمدن‌سوزی- بالا گرفت. در این دوره دسته‌های رقیب طرفدار تیم‌های باشگاهی فوتبال با شدت بیشتری یکدیگر را مورد هجوم قرار می‌دادند. به تدریج طرفداران "محترم" فوتبال به دلیل "خشونت" گروه‌های اوباشگر از حضور در ورزشگاه‌ها چشم پوشیدند.

اصحاب مکتب لیسنستر فعالیت‌های پژوهشی خود را منحصر به صورت نظری دنبال نکردند و از اواسط دهه ۱۹۷۰ با حمایت مالی سر نورمن چستر^{۱۱}، رئیس اتحادیه فوتبال انگلستان، مبادرت به انجام مطالعات میدانی نیز کردند. پژوهشگران مذکور برای تقویت دیدگاه‌های خود در مورد اوباشگری مدرن فوتبال، علاوه بر تحقیقات میدانی جان ویلیامز درباره طرفداران تیم ملی فوتبال انگلستان و طرفداران تیم لیسنستر، به فعالیت‌های اوباش طرفدار تیم وست‌هم یونایتد^{۱۲} و آمارهای مربوط به دستگیریه‌های مسابقات فوتبال نیز استناد کرده‌اند. به طور خلاصه می‌توان تبیین‌های تئوریک و تجربی گروه پژوهشگران لیسنستر را به شرح ذیل بیان کرد. اوباشگری فوتبال از نظر تاریخی ریشه در هنجارهای مردانه رایج در جوامع پدرسالار^{۱۳} دارد. فرایند متمدن شدن یا تمدن‌سازی فرایندی نامتوازن بوده و بخش‌هایی از لایه‌های پایینی طبقه کارگر در بریتانیا با انگاره‌های ارزشی مسلط سازگار نشده‌اند. یکی از این انگاره‌ها کنترل خشونت بوده که بخش‌هایی از طبقه کارگر از سازگار شدن با آن بازمانده‌اند. در نتیجه، به لحاظ تاریخی رفتار

جمعیت‌های طرفدار فوتبال را می‌توان برخاسته از رفتار طبقات کارگر و پایین جامعه دانست که از اواخر قرن نوزدهم رواج داشته است (کشمور، ۲۰۰۰: ۱۸۰). پژوهش‌های تاریخی دانینگ و همکارانش در دانشگاه لیستر حاکی از این بود که فوتبال از اواخر قرن نوزدهم بستری برای تجلی رقابت‌های محلی بوده و خشونت همراه با آن بخشی از یک انگاره قدیمی ملازم با این ورزش محسوب می‌شود. بخش‌هایی از لایه‌های پایینی طبقه کارگر که در خیابان‌ها جامعه‌پذیر شده بودند و اغلب در معرض الگوهای از پرخاشگری و خشونت قرار داشتند که برای افراد خشن و بز ن بهادر منزلت بالایی قایل بود، در این خشونت‌ها دخیل بودند. به تعبیر دانینگ و همکارانش، خشونت و بی‌نظمی‌های طرفداران تیم‌های فوتبال، خصلت ملازم بازی فوتبال است و بخش عمده‌ای از رفتار خشونت‌آمیز و اوباشگرانه فعلی در عرصه فوتبال چیز جدیدی نیست، بلکه رسانه‌ها به گونه‌ای مبادرت به انعکاس چنین رویدادهایی می‌کنند که گویی وقایع تازه‌ای هستند (دانینگ، ۱۹۹۳: دانینگ و دیگران، ۱۹۹۱: دانینگ، ۱۹۹۹). در واقع، شخصیت اوباش به گونه‌ای شکل یافته که در مقایسه با سایر گروه‌ها و اقشار اجتماعی کمتر ملزم به اعمال دوراندیشی و خویش‌تنداری در رفتارشان هستند. از دیگر سو، اجتماعات این افراد در مقایسه با سایر گروه‌ها کمتر در معرض مراقبت و کنترل کارگزاران انحصاری قدرت قرار دارد. همچنین، اوباش به دلیل انحراف ساختاریشان از معیارهای اجتماعی مرسوم پیوسته از جانب نیروهای حافظ نظم، خشونت را تجربه می‌کنند. بنابراین، اوباشگری فوتبال نشانه‌ای از ناموزونی ساختاری در فرایند تمدن شدن در بریتانیاست. واکنش عمومی به خشونت اوباش فوتبال به مثابه واکنش اکثریت "محترم" و متمدن به افرادی است که از معیارهای رایج عدول می‌کنند. بخش کثیری از مردم جامعه رفتار اوباش را انزجارآور تلقی می‌کنند، چرا که نشانه‌ای از این واقعیت است که افراد مذکور به مفهوم فنی الیاس از درجه تمدن کمتری برخوردارند (دانینگ، ۱۹۹۳: ۶۴).

به تعبیر پژوهشگران لیستر، اوباشگری در فوتبال انگلستان پدیده‌ای است که حداقل به دو دلیل می‌توان آن را دارای ریشه‌های عمیق اجتماعی دانست. یکی آن که برخلاف تصور عمومی، از آغاز پیدایش فوتبال به صورت امروزی آن در نیمه دوم قرن نوزدهم با آن همراه بوده و تنها شدت و ضعف داشته است. در تاریخ فوتبال

انگلستان حتی یک دوره وجود نداشته که در حاشیه فوتبال آشوبی رخ نداده باشد. دلیل دوم آن، سماجت اوباش در پیگیری اقدامات و اعمالشان است. اوباشگری برای آنان [اوباش فوتبال] یک شیوه زندگی است و با همه اقدامات بازدارنده مقامات فوتبال و مسئولان دولتی دست از آن برنمی‌دارند. یکی از این اقدام‌ها جداسازی محل استقرار هواداران باشگاه‌های رقیب در ورزشگاه‌ها بود که از پایان دهه ۱۹۶۰ معمول شد، اما این کار ظاهراً موجب تقویت حس همبستگی در میان هواداران هر تیم گردید. افزایش مراقبت پلیسی در داخل

ورزشگاه‌ها نیز باعث شد که زدوخوردها به خیابانهای بیرون ورزشگاه‌ها منتقل شود و کار پلیس را دشوارتر کند. تعیین مجازات‌های سنگین برای اوباش آن‌ها را احتمالاً به مکانها و موقعیتهای دیگر سوق داده و نتوانسته آن را ریشه‌کن کند. از طرف دیگر، روشهای پیچیده‌تری که پلیس برای مقابله با اوباش پیدا کرده است، اوباشگری را نیز پیچیده‌تر از پیش کرده و دور باطلی پدید آورده است. اکنون اوباش با سازماندهی و برنامه‌ریزی کار می‌کنند. شواهد نشان می‌دهند که اگرچه بسیاری از هواداران باشگاه‌ها بدون قصد و نیت قبلی به اوباشگری کشیده می‌شوند، گروهی که هسته اوباش را تشکیل می‌دهند، زدو خورد و پرخاشگری حاشیه مسابقات را جزء ناگسستگی فوتبال به شمار می‌آورند (ویلیامز و دیگران، ۱۳۷۹: ۶۵-۶۴).

پژوهشگران مکتب لیستر با تحلیلی تاریخی در مورد اوباشگری فوتبال به این نتیجه رسیدند که رویدادهای اوباشگرانه در فوتبال به صورت یک منحنی یو شکل (U) است که تا اواسط دهه ۱۹۵۰ نسبتاً پایین بوده و سپس در دهه ۱۹۶۰ افزایش یافته و از اواسط همین دهه به بعد به شکل یک پدیده تقریباً "عادی" همراه با ورزش حرفه‌ای درآمد است. ویژگی همیشگی اوباشگری فوتبال خشونت فیزیکی است که به صورت هجوم به بازیکنان، داوران و برخورد‌های طرفداران تیم‌های رقیب تجلی یافته است. در واقع، بخش قابل توجهی از طرفداران فوتبال که برچسب اوباشگر به آنان زده شده، از دعوا و درگیری، حداقل به اندازه تماشای مسابقه فوتبال لذت می‌برند. بازی فوتبال برای اوباش مهم‌ترین عرصه‌های است که در آن مبادرت به نمایش

امروزه رفتار خشونت‌آمیز به عنصری از فرهنگ حاکم بر عرصه فعالیت‌های ورزشی بدل شده است

خصلتهای مردانه خویش می‌کنند. این کار یا عملاً از طریق ناکام کردن طرفداران رقیب و از میدان به در کردن آنان صورت می‌پذیرد، یا این که به صورت نمادین و در شکل سر دادن شعارها و سرودها و واژه‌های توهین‌آمیز و پرخاشجویانه تجلی می‌یابد (دانینگ، ۱۹۹۳: ۶۰-۵۹).

پژوهشگران مکتب لیستر با استناد به آمار خشونت‌های سیاسی و اجتماعی که شکل عمده‌اش نزاع‌های خیابانی مرسوم در محلات متعلق به طبقات کارگر بود، به روند نزولی این خشونت‌ها اشاره می‌کنند. بر اساس تحقیقات این پژوهشگران، ورزش و اوقات فراغت تنها عرصه‌ای در زندگی اجتماعی بریتانیایی‌ها بوده که در جریان قرن بیستم خشونت در آن با افزایش تدریجی مواجه شده است. به نظر آنان، وقوع دگرگونی‌هایی مانند نوسازی مناطق کارگرنشین، آرایش جدید ساکنان نقاط شهری، تمکن تدریجی و سازگاری طبقات کارگر با ارزش‌های حاکم، سبب شد سنت نزاع‌های خیابانی طبقات کارگر به تدریج رو به زوال نهد و تعداد اندکی از این افراد که همچنان به سنت گذشته گرایش داشتند و عمدتاً مردان "لات" طبقه کارگر بودند، برای عمل به سنت مذکور رو به سوی میدان ورزش آورند. در واقع، افزایش اوباشگری در فوتبال را می‌توان تا حد زیادی به عنوان نوعی انتقال خشونت از عرصه اجتماعی به حیطه ورزش تبیین کرد (دانینگ و دیگران، ۱۹۹۱: ۵۸-۵۷). به تعبیر دانینگ (۱۹۹۳: ۶۰) شواهد موجود نشان می‌دهد اکثر اوباش "سرسخت" فوتبال به پایین‌ترین بخش‌های اجتماعی-اقتصادی طبقه کارگر تعلق دارند. در نسل فعلی آنان نوعی هویت مبتنی بر مردانگی شکل گرفته که با دو عنصر



نوربرت الیاس

طرفداران اوباش تیم‌های فوتبال را جوانان "سرکش" طبقه کارگر تشکیل می‌دهند. افزون بر این، مکانیسم‌های اجتماعی دیگری این روند را تقویت می‌کنند: آزادی نسبی کودکان و نوجوانان طبقه کارگر و این واقعیت که بخش عمده‌ای از جامعه‌پذیری آنان در خیابانها صورت می‌گیرد و تمایل به تمایز جنسیتی و سلطه مردان در خانواده‌ها و جامعه (گولیونوتی و دیگران، ۱۹۹۵، ۴۲-۴۱).

الگوی فرهنگی مذکور در یک چشم‌انداز تاریخی قرار می‌گیرد که با الهام از تئوری "فرایند تمدن‌سازی" نوربرت الیاس، بر آموزش تدریجی ولی نامتوازن جوانان طبقه کارگر در فراگردی تاکید می‌کند که در جریان آن، هر چند این جوانان به طور کامل در ورزش فوتبال درگیر نمی‌شوند، اما گرایش تماشای مسابقات فوتبال در آنان شکل می‌گیرد (دانینگ و دیگران، ۱۹۹۱، ویلیامز و دیگران، ۱۳۷۹).

... ما به هیچ وجه همه اوباش را از این قشر [طبقه کارگر] نمی‌دانیم. همچنین اعتقاد نداریم که همه جوانان و نوجوانان این قشر برای اوباشگری به ورزشگاه‌ها می‌روند. ادعای ما تنها این است که به استناد مدارک موجود، سرسخت‌ترین اوباش در جدی‌ترین موارد اوباشگری در بستر فوتبال از جوانان و نوجوانان این قشرند. البته افرادی از قشرهای دیگر نیز در میان اوباش پیدا می‌شوند، ولی این عده بیشتر به طور اتفاقی در آن‌ها می‌آمیزند و سماجتی از خود نشان نمی‌دهند" (ویلیامز و دیگران، ۱۳۷۹: ۱۴۳-۱۴۲).

نقد دیدگاه لیسنستر

فعالیت تحقیقاتی پژوهشگران دانشگاه لیسنستر

منزلت خاص طبقه متوسط، یعنی موفقیت‌های آموزشی و حرفه‌ای، بین طبقات پایین کارگر عنوان می‌شود. بر اساس استدلال پژوهشگران لیسنستر، افراد خشن طبقات پایین به طور سنتی تاکید و توجه شدیدی به ارتباطات و روابط خویشاوندی و محله‌ای دارند، نسبت به دیگران و بیگانگان^{۳۲} کینه و عداوت نشان می‌دهند و تشکیل دسته‌های بزن بهادر خیابانی برای مردان را امری طبیعی تلقی می‌کنند. چنین انگاره‌هایی به رواج پرخاشگری مردانه کمک می‌کند. ارزش‌های تحصیلی و موفقیت‌های شغلی برای چنین مردانی مهم به شمار نمی‌رود. معضل اوباشگری از طریق کنش متقابل پیچیده بین شرایط مادی، ساختارهای اجتماعی طبقات پایین و جایگاه استقرار این اجتماعات در جامعه بزرگ‌تر ایجاد می‌شود. بنابراین، عامل مهم در اوباشگری تولید خشونت در محیطی است که خرده‌فرهنگ خاصی دارد و این که هر نوع شناختی از این معضل باید به روشن ساختن حلقه‌های پیچیده رویدادهایی توجه کند که در آغاز چنین خشونت‌ها را تولید کرده و سپس آن را به سایرین تسری داده‌اند (آرمسترانگ و هاریس، ۱۹۹۱: ۴۳۱-۴۳۰).

قبل از دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ خشونت بین بازیکنان فوتبال نسبت به یکدیگر و داوران به شکلی ناپیوسته رخ می‌داد، اما شکل‌های جدید خشونت بین طرفداران جوان تیم‌های فوتبال به آشوب و نزاع بین آنان معطوف شد. دانینگ و همکارانش به ارائه تبیینی در مورد خرده‌فرهنگ طبقه کارگر مباردت نمودند که بر اساس آن، تمایل به نمایش عمومی خشونت و پرخاشگری در جوانان طبقه مذکور بازتولید می‌شود. به‌زعم آنان،

"خشونت" و "پرخاشگری" همراه بوده است. این هویت مبتنی بر مردانگی به شدت تحت تعیین تمایل و توانایی به نزاع و دعوا و نیز لذت بردن از رویاروییهای فیزیکی قرار دارد. این بخش از طبقه کارگر که شامل اقلیتی از آنان می‌شود، از محرومیت و ناامنی اقتصادی رنج می‌برند و در معرض منابع مختلف خشونت قرار دارند: هنگام کودکی از سوی والدینشان، در دوره‌های نوجوانی و جوانی و در خیابان و مدرسه از جانب گروه‌های همسالان، در بزرگسالی از سوی گروه‌های مجرم در محله‌ها و میان خویشاوندانشان و نیز گروه‌های ولگرد و لات "پایین شهر" و در روزهای یکشنبه از جانب "دارودسته‌های بزن بهادر" طرفدار تیم‌های فوتبال و البته، در کلیه این شرایط و موقعیت‌ها، با توجه به انحرافشان از معیارهای مرسوم اجتماعی، در معرض خشونت نیروهای پلیس نیز قرار می‌گیرند. در شرایط و وضعیت‌هایی که این افراد زندگی می‌کنند، حساسیت نسبت به کنش‌ها و رفتار خشونت‌آمیز و تاثیرپذیری از "فرا خود" و وجدان، در بسیاری موارد نوعی ضعف و کاستی به شمار می‌آید. در واقع، دعوا، نزاع، درگیری و آشوب از جمله معدود فرصت‌هایی است که مردان اقبشار فرودست‌تر طبقه کارگر می‌توانند از طریق آن منزلت، اهمیت و هیجان کسب کنند. این افراد فوتبال را به مثابه یکی از عرصه‌های نمایش عملی آداب مردانگی خویش برگزیده‌اند، زیرا در این عرصه است که هویت‌های مردانگی طبقه کارگر مورد توجه قرار می‌گیرد. افزون بر این، فوتبال عرصه‌ای است که در آن امنیتی نسبی در قبال دستگیر شدن وجود دارد و مهم‌تر از آن این که همیشه "دشمنی" هم وجود دارد: طرفداران تیم مقابل (پیشین: ۴۶).

به این ترتیب، می‌توان ادعان نمود که در بخش‌های پایین طبقه کارگر یک چرخه "باز خورد مثبت"^{۳۳} وجود دارد که آنان را به توسل به پرخاشگری در بسیاری از عرصه‌های زندگی اجتماعی، بویژه بین مردان متمایل می‌کند. در واقع، نزاع کردن همراه با قماربازی، دزدی‌های خیابانی، سوءاستفاده‌های جنسی و بدمستی- توانایی مصرف زیاد الکل رفتاری است که بین مردان "لات" این بخش از طبقه کارگر از ارزش بالایی برخوردار است- از جمله منابع ایجاد هیجان و کسب تشخص و منزلت بین مردان این بخش از جامعه به شمار می‌آید و تا حدودی با تساهل با چنین رفتارهایی برخورد می‌کنند. یکی از دلایل چنین نگرشی فقدان منابع عمده کسب هویت و

* عضو هیات علمی دانشگاه گیلان
پانوش‌ها

1. Hooliganism
2. Heysel
3. Dunning, Murphy, Williams, Maguire and Waddington
4. Civilizing process
5. Norbert Elias
6. Superego
7. Functional Democratization
8. Social Configurations
9. Decivilizing spurt
10. Sir Norman Chester
11. West ham united
12. Patriarchal
13. Positive Feedback
14. Outsiders
15. Ethnography

منابع

فتحی، هوشنگ: ورزش و تبلیغات، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷.
ویلیامز، جان، دانیلگ، اریک و مورفی، پاتریک: کتو کاوی
در پدیده اوباشگری در فوتبال، ترجمه و تلخیص حسن
افشار، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹.

Armstrong, Gary and Harris, Rosemary, "Football Hooligans: Theory and Evidence", *Sociological Review*, vol. 39, No.3, 1991.
Baenninger, Ronald, *Target of Violence and Aggression*, Elsevier Science Publishers B.V. North-Holland, 1991.
Cashmore, Ellis, *Making Sense of Sports*, Routledge, 1998.
Cashmore, Ellis, *Sports Culture: An A-Z Guide*, Routledge, 2000.
Dunning, Eric, "Sport in Civilizing Process: Aspects of Development of Modern Sport", in Dunning E., Maguire J. and Pearton R. (eds), *The Sports Process: A Comparative and Developmental Approach*, Human Kinetics Publishers, 1993.
Dunning, Eric, *Sport Matters*, Routledge, 1999.
Dunning, Eric, Murphy, Patrick and Waddington, Ian, "Anthropological Versus Sociological Approaches to The Study of Soccer Hooliganism: Some Critical Notes", *Sociological Review*, vol. 39, No.3, 1991.
Giulianotti, Richard, *Football: A Sociology of The Global Game*, Polity Press, 1999.
Giulianotti, Richard, Bonney, N. and Hepworth, M. (eds), *Football, Violence and Social Identity*, London, Routledge, 1995.
Hobbs, Dick and Robins, David, "The Boy Done Good: Football Violence, changes and continuities", *Sociological Review*, Vol 39, No.3, 1991.
Murphy, P., Williams, J. and Dunning, E., *Football on Trail*, Routledge, 1995.

جنبه‌هایی از تعمیم ناموجه دیدگاه خود و همکاران
لیسستری‌اش اذعان کرده است:

"... [در این دیدگاه] مجموعه‌ای از تعمیم‌ها وجود دارد که بدون توجه به الگوی اوباشگری غیر بریتانیایی مطرح شده است... الگوهای محلی دیگری وجود دارد که من آن‌ها را در نظر نگرفته‌ام" (دانیلگ، ۱۹۹۹: ۱۴۳).

منتقدان بریتانیایی نیز در نقد دیدگاه‌های مکتب لیسستر از همتاهای غیربریتانیایی خود عقب نمانده‌اند. آرمسترانگ و هاریس در نقد خود بر دیدگاه اصحاب لیسستر، به مواردی مانند فقدان شواهد تجربی کافی، فرو غلتیدن در ورطه نتیجه‌گیری‌های اشتباه و همراه‌کننده صرف زمان محدود در کنار طرفداران فوتبال و اکتفا به برقراری تماس‌هایی با این افراد در فضاهای خارج از ورزشگاه اشاره کرده‌اند (آرمسترانگ و هاریس، ۱۹۹۱: ۴۳۱). هابز و روبینز (۱۹۹۱: ۵۵۵) در مورد ادعای دانیلگ و همکارانش مبنی بر مشارکت عمده گروه‌های فرودست‌تر طبقه کارگر در اوباشگری فوتبال در انگلستان تردید روا داشته و آن را با شواهد تجربی همخوان نمی‌دانند. گولیانوتی معتقد است مطالعه پژوهشگران مذکور روی طرفداران تیم وستهم یونایتد، چندان قانع‌کننده به نظر نمی‌آید، چرا که این باشگاه مشهورترین باشگاه فوتبال متعلق به طبقه کارگر در انگلستان است. وی پیشنهاد می‌کند این پژوهشگران برای آزمون دیدگاه خود باید به مطالعه و بررسی زمینه‌های طبقاتی سایر گروه‌های اوباش انگلیسی، مثل طرفداران تیم‌های چلسی و منچستر یونایتد می‌پرداختند. حتی مطالعه در شهر کارگری مانند شفیلد مشخص کرد طبقات پایین کارگری در خشونت‌ها و اوباشگری طرفداران فوتبال دخالت موثری نداشته‌اند (گولیانوتی، ۱۹۹۹: ۳۷-۴۶).

سرانجام این که به نظر برخی منتقدان، بهره‌گیری پژوهشگران مکتب لیسستر از دیدگاه نوربرت الیاس از نظر قوم‌نگاری^{۱۵} نیز ضعیف است. این پژوهشگران هیچ تلاش چشمگیری برای کاربرد رهیافت مذکور در سطح زندگی روزمره انجام نداده‌اند. به نظر لوبیس، فرض اصلی پژوهشگران مکتب لیسستر، هنگامی که تلاش می‌کنند برای تأیید اعتبار "فراگرد تمدن‌ساز" به دوره تاریخی قبل از ۱۹۱۴ انگلستان استناد کنند، از نظر تاریخی بی‌معناست و بین تعمیم‌های نامعقول و غیرمنطقی نوسان دارد. انتقاد اساسی در این مورد، آن است که شواهد مذکور برای تناسب با تئوری الیاس جعل شده‌اند (گولیانوتی، ۱۹۹۹: ۴۷).

هم از جنبه نظری و هم از جنبه تجربی، نقطه عطف مهمی در تاریخ مطالعات و تحقیقات جامعه‌شناسی ورزش محسوب می‌شود. برغم جنبه‌های سودمندی که دیدگاه پژوهشگران لیسستر در مورد تبیین خشونت و اوباشگری در فوتبال داشته است، تبیین‌های این پژوهشگران از جنبه‌های مختلف توسط سایر پژوهشگران جامعه‌شناسی ورزش مورد انتقاد قرار گرفته است.

به‌زعم برخی منتقدان، جامعه‌شناسی بیکرهای نوربرت الیاس از نظر تحلیلی در تدارک یک تئوری اصیل ناکام مانده است. این دیدگاه آمیزه‌ای از تعمیم‌های "آزمون‌ناپذیر" و "توصیفی" ارائه کرده است. به عنوان مثال، آزمون "فراگرد تمدن‌ساز" از طریق استناد به "فراگرد تمدن‌سوز" به عنوان دلیلی علیه آن، غیرممکن می‌نماید. همچنین، عنوان شده است که پژوهشگران مذکور دیدگاه‌های خود را به گونه‌ای طراحی و تفسیر کرده‌اند که به جای آزمون دیدگاه الیاس، تنها در جهت تأیید آن برآمده‌اند (گولیانوتی، ۱۹۹۹: ۴۶-۴۵).

از دیگر سوء مورخان و انسان‌شناسان استدلال کرده‌اند که فراگرد تمدن‌ساز الیاس از نظر تاریخی، غیرواقعی، تکامل‌گرایانه و قوم‌محورانه است و دلالت بر این دارد که جوامع پیشین یا غیرصنعتی، توسعه نیافته، وحشی و غیرمتمدن هستند. پژوهشگران اسکاتلندی، ایتالیایی و آرژانتینی در مورد تاریخ اجتماعی فوتبال کشورهای خود به شواهد متفاوتی دست یافته‌اند و مشخص شده است خشونت و اوباشگری طرفداران تیم‌های فوتبال در این کشورها را نمی‌توان تنها به طبقات پایین کارگر و خصلت جامعه‌پذیری "خشن" آن‌ها نسبت داد. به عنوان مثال، گولیانوتی نشان داده است که بسیاری از اوباش جدید اسکاتلندی عمدتاً برخاسته از اقشار فرادست طبقه کارگر و طبقه متوسط هستند. همچنین، طرفداران تیم گلاسکوردنجرز که در خلال دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در اسکاتلند جزو بدنامترین اوباش فوتبال بودند، اغلب پروتستان و در فعالیتهای فنی مشغول به کار بودند. در مقابل، هواداران تیم سلتیگ که فقیرتر و کاتولیک بودند، نسبت به طرفداران متمکن‌تر آرام‌تر بودند. در ایتالیا نیز، پژوهشگری به نام "رورسی" گزارش می‌دهد که گروه‌های خشن و افراطی طرفدار فوتبال معمولاً از جوانانی تشکیل شده‌اند که دارای الگوهای فرهنگی متحد و مشترکی هستند و لزوماً به طبقات پایین جامعه نیز تعلق ندارند (گولیانوتی، ۱۹۹۹: ۴۶). البته، دانیلگ در سال‌های اخیر به